منوچهرجمالی

پیدایشِ جهانِ دوستی - 6

چراجوانمردی ،دینِ ایران بوده است؟
درفرهنگ ایران
جوانمردی ، بیان فطرتِ انسانست
چگونه سراندیشه جوانمردی، پیدایش یافت وبنیاد دین واخلاق وفرهنگ ایران شد

<u>جوان + مَردی</u>

yu+van=j<u>van</u> جوان -1

ji-vana= (جان بخش(پُرو سرشارازجی

van+vaan=عشق+ فرا<u>وانی</u>+ دَهِش+چوب

<u>2- مَه ر- دایتی</u>(کردی)=<u>مَر- دی</u>=جوانمردی

فرهنگی که زندگی درآن ، پُری ولبریزی از زندگیست

« زندگی کردن » ، « زندگی بخشیدن ومهرورزیدن » است

من امروز با خدایم که « گـُل چهره » نام دارد ، شرط می بندم که کدام ازما میتوانیم خوشتر بخندیم . من وخدایم ، باهم زندگی میکنیم و زندگی کردن ، « شیوه باهم خندیدن » است .

امروز گرو بندم با آن بُـت شکـّرخا
من خوشتر میخندم ، یا آن لب چون حلوا
من ، نیم دهان دارم ، آخر چه قـدر خندم
او همچو « درخت گل » ، خندسـت زسرتا پا

این خدای من ، درختِ ُگلیسـت که ازسرتاپایش خنده است . او با همه وجودش ، میخندد ، نه تنها با دهانش . چرا، ما ، باهم مخندیم ؟ چرا باهم خندیدن ، با هم آفریدنست ؟ چرا این خدا نامش ، گلچهره بوده است ؟ او با سرتاپای وجودش، خندان ، ویا اصل خنده است ، چون « جی= زندگی وعشق، یا خدای زندگی وزیبائی وعشق وموسیقی » ، که جی+ وان =ji-vana هست ، سرشاروپـُروغنی و ناگنجادرتن هست ، و درلبریزیش ، سرچشمه « دهـش یا رادی » است ، و « جان می بخشد » و ، ویژگی ، « جوانی = javana» ، « جوان مردی » است . حافظ وعبید زاکان وخواجوی کرمانی نیز هنوزبیاد این خدا بوده اند . چرا ما فراموش کرده ایم که خدائی نیزهست که « سرتاپای وجودش، خنده است » و همیشه با همهِ ِگیتی ، میخندد ؟

چرا بجای این خدا ، الاهانی آمده اند که نه میتوانند بخندند، و نه میتوانند با انسان باهم بخندند ، افزوده برآن ، همیشه نیز عبوسند وبه علتی که آنها عبوسند، به آنها تعظیم میکنیم و آنها را بزرگ میشماریم ؟ آیا این خدایان عبوس نیستند که ما پشت به آنها کرده ایم ، و می انگاریم که خدا ، فقط میتواند وجودی عبوس وترشرو باشد ؟ چرا این خدایان ، قدرت خندیدن ندارند ؟ چرا روزگار درازیست که ما به خدائی که با ما میخندید ، پشت کرده ایم ، و خدایانی را برگزیده ایم ودنبال آنان افتاده ایم که چون سهمگین وخشمگین وعذاب دهنده گناهان ما هستند ، به آنها احترام میگذاریم وآنهارا میسائیم ؟ آیا ما این خدائی را که با ما همیشه میخندید ، و گم یا ترک کرده ایم ، میتوانیم

باز این خدا را دوباره درخود و در دیگران بیابیم ، تا با اوازنو باهم بخندیم و باهم بیافرینیم ؟ شاید ما معنای « خنده » را برای « توانائی باهم زیستن وباهم آفریدن » فراموش کرده باشیم ؟ روزگار درازیست که ما ازیاد برده ایم که جامعه ای که همه باهم خندانند ، همان خدای خندانست .

درست این پدیده « باهمی » را که « اصل شادی و آفرینندگی » است ، از روان وفکرما زدوده اند . درفرهنگ ایران ، درمقوله « علت ومعلول » یا « فاعل ومفعول » ، یا « صورت دهنده وصورت پذیرنده » ، یا « خالق ومخلوق » یا « معبود وعبد » یا « زیربنا وروبنا » نمیاندیشیدند ، بلکه فرهنگی بود که بر بنیاد « باهمی » ، به عنوان « سرچشمه واصل آفریننده » بنا شده بود . درواژه زندگی(zi-van-dakih) که از« ji-van-dak» ساخته شده ودراصل ji-vana به معنای « سرشاری ودهش زندگی وعشق است ، و واژه « جوان = jvan = yu-van » هم « جی » وهم « jva =yu» همین « اصل باهمی » یا «یوغ ویوج و جفت، یا عشق وانبازی وهمسری » هستند ، که سرچشمه آفریننده ودهش وعشق وبه هم دوزی وبه هم بافی هستند . درکردی به جوان ، « گه نج » گفته میشود ، که معنای « گنج » را هم دارد وهمان واژه گنج درفارسیست. درهزوارش ، گنج ، برابر با واژه « ji +bun» نهاده میشود ، که به معنای « زهدان یا بُن ِجی » هست . ودرست این پری وسرشاری درگنج ، درواژه « گه نجه » درکردی آشکارمیشود که به معنای « شوخی وبازی » هست . ویژگی هر« گنجی » ، ناگنجا بودن درخودش هست . جی که زنخداحرّم هست ، درهرتنی « گنج »، و طبعا « ناگنجا » درخودش هست . خدا ، درجان ، گنج درانسان میشود و انسان ، وجودی ناگنجا درخود میشود که ازهرسو، درگفتار وکردار واندیشه واحساسات وبازی وشوخی ، ازخود لبریزمیشود ، یا به عبارت دیگر، میخندد . درهمین معنای واژه « گه نجه » درکردی که به معنای شوخی وبازیست ، ما یکراست با پدیده « خنده » برخورد میکنیم که بیان «

پری وسرشاری و ناگنجائی و فرا روئیدن و فوران » هست . « جی » ، که ازیکسو ، زندگی و ازسوی دیگر، عشق است ، پیدایش اصل آفریننده « باهمی = یوغ= جفتی = دوستی » هست که همیشه « خود جوش » است .

درمتون زرتشتی ولغت نامه های ایرانشناسان که برپایه همین متون ، تدوین شده اند ، بسیاری از معانی « جی » یافت نمیشوند ، ولی در گویشها و زبانهائی که دور ازچیرگی موبدان بوده اند ، این معانی باقی مانده اند . ملت وعوام ، برغم پاکسازی موبدان وآخوندها ، معانی اصلی آنهارا نگاه داشته اند . ولی اهل علم ، اینهارا درپژوهشهای خود ، به حساب نمیآورند . ودراین گویشها وزبانها میتوان دید که معنای اصلی « جی » ، یوغ و « توافق باهم» و « جوش= خود جوش » و« صمغ» وزه کمان ، ومادر، وشیر، ونوزاد، و <u>شاهین تراز= میله یا چوبی که دوکفه ترازوبه دوسرآن آویزان(زرقان)</u>است .

واژه «یوغ » ، تلفظ های گوناگون پیدا کرده ، که ازجمله « uv+yu » و « جفت » و « جُوت » و « یُوش » وجوغ » و « جوی = جوی آب= درکردی جوگه » هست . جوی آب ، یوغ وجفت است ، چون جوی ، آمیزش « خاک با آب = تخم با آب » هست . ازاین رو ازهمبوسی آب وخاک ، برکنارجوی ، سبزه ودرخت میروید . و « جوئیدن وجستن وحتا جویدن » نیز همین « کشش به جفت شدن ویوغ شدن باهمست » . اینست که همه تخم ها وبذرها و دانه ها = چهره ها » مانند همین خدا که « گلچهره » نام دارد ، همه سرچشمه پُری وناگنجائی وسرشاری هستند . همه تخمه ها ، ازخوشه « ارتای خوشه = ارتاخوشت= خدای ایران » افشانده وپراکنده شده اند . چنانچه دراوستا ، تخم ، yuzhem ، yus، yushmaaka ، javaakem نیزنامیده میشوند که همه پیشوند ، java،yuzh را دارند که همان « یوغ یا اصلِ باهمی وجفتی » باشد ، و یوس = yus که تخم باشد ،به معنای باهم متحد ویگانه شدن هم هست که به معنای « خوب » بکار

برده میشود . باهم یگانه شدن ، خوبیست . دردرون هرتخمی ، اصل عشق ودوستی وجفتی هست . بدین علت همه واژه های « تخم وبزر ودانه= دوانه » ، بیان آن هستند که یوغ ویا « اصل جفتی وباهمی » هستند ، و اصل پری وسرشاری و آفرینندگی و روشنی وشادی میباشند . ازاین رو نیز این رنخدائی که سراپا ی وجودش خندانست ، « گل چهره » نامیده میشود . خنده ، سرشاری و زندگی بخشی و دهش وجودی اورا ابرازمیکند . همه کارهای او، « خنده هستی » اوست .

« چهره » ، تنها به معنای صورت وروی و آشکار و روشن ومعلوم وبدیهی نیست ، بلکه به معنای تخم ودانه و بذر(baz-rak) و به معنایِ« اصل » نیزهست. چهریه=cihrih به معنای طبیعی وجبلی وذاتی وفطری هست. این دومعنا ، دورویه یک پدیده اند . تخمی که مبدء و بُن واصلِ تاریک و نهفته است ، دراثرناگنجائی و پُری ، می چهرد و صورت می یابد وروشن میگردد وآشکار میشود . این را « اشه » ، شفافیت یا پاکی ، یا « راستی » میگفتند . اشه ، اینهمانی درون با برونست . ازاین رو نام این خدا ، اشه واهیشتا = asha-vahishtaبود که اهل فارس اورا « ارتا وِه خوشت= ارتای خوشه به » مینامید که خوشه همه « تخم ها = چیتره ها » بود (نام دیگرش = چهرآزاد= چیترآکات بود) . تخم های این ارتا ، که « اند» و« یورت= ئورت » و « ارتا « نیز نامیده میشوند ، نخستین عنصر، درهرتنی (= زهدانی) افشانده وکاشته و«هشته= واهشته » و « گنج =جی+ بون =jibun » درهرزهدانی (بـون=van=bun)میشود ، ولی این گنج مخفی ، « ناگنجیدنی درهرزهدانی وهرتنی هست ، چون اصل پـُری وسرشاری و عشق ودهش (van=bun) هست ، وآنچه اصل پـُری وسرشاری وناگنجیدنی هست ، طبعا لبریزو سرازیرو بازوگشوده و زائیده میشود که « دهش یا رادی » باشد .

آنچه ناگنجیدنی درتخم است ، تخم را میشکافد ومیگشاید و خندان میشود . جوانمردی ، خندیدن سراسرهستی است که « جی » که «

ارتا » که « اخـو=axv » درآن هست . زائیدن ، روئیدن ، جوشیدن ، روشن شدن ، خندیدنست . فرهنگ ایران ، براین سراندیشه نهاده شده بود که زائیدن ، که هستی یافتن درگیتی باشد ، خندیدن وشادیست . زندگی درگیتی، با خندیدن ، آغازمیشود . او ازسرشاری خنده هست که میگرید. کودک درزائیدن از دردِ زه نمی گرید ، بلکه ازشادی وخنده فراوان هستی یافتن ، میگرید . پیدایش آتش جان (ارتا = فری = اخو) از تن (= زهدان) ، خندیدنست . اندیشه وگفتاروکردارو مهرورزی ، خندهِ جان هستند . جان انسان، درپیدایش احساسات وعواطف نیک وزیبایش ، درکارها وگفتارها واندیشه های نیکش می خندند و زندگی میبخشد (ji-vana) ، رادی وجوانمردی میکند ، « زندگی میکند » . زندگی ، زندگی بخشی ، یا دهش زندگیست . جی= که خرّم (بیدخت ، زهره = پریزاد) باشد، خنده خدای ارتا (شاه پریان) هست .

تو آن ماهی که درگردون نگنجی
تو آن آبی که درجیحون نگنجی
تو آن « درّی » که از« دریا » ، فزونی
تو آن کوهی که درهامون نگنجی
چه خوانم من فسون ، ای شاه پریان (سیمرغ = ابلیس قرآن)
که تو در شیشه وافسون نگنجی

« انار» نیز ، نماد این خدای ایران بود ، که درواقع همان « نار» باشد وهم به معنای « زن = nairi» وهم به معنای «نی » (ماهوان) ، و هم درعربی به معنای « آتش » است ، وخنده این انار، زنخدا ، خرّم ، یا خدای زندگی وعشق وموسیقی و« شیر= ژد = جد » میباشد. انارکه پُر از دانه های شیرین هست، درخویش نمیگنجد، ازاین رو همه هستی اش ازهم میشکافد ومیگشاید و میخندد و شاد میشود ، تا گوهرنهفته درتن خود را آشکارسازد (می چهرد) و میزاید ، و انسان که نخستتین عنصر یا « آتش جانش » این « ارتا یا فـری یا فـرن » هست ، ناگنجا درتنش هست ، می یازد وسربرمیافرازد و از

ذوق میشکافد ودرکرداروگفتارواندیشه ها نیکش ، میخندد . انسان ، زهدان آبستن ازتخم خداست ، ودرخود نمیگنجد .ازاین رو رادی وجوانمردی و دهش ، لبریزی جان اوازتنش هست .

همچون انار خندان ، عالم نمود دندان
درخویش ، می نگجد ، ازخویشتن ، برآرش
به طرب ، هزار چندان ، که بـوَند عیش مندان
به میان باغ خندان ، مثل انار باشی
مرا چو مست کنی ، زین شجر برآرم سر
به خنده دل بنمایم به خلق ، همچو انار

ارتا که درنیمه شب (گاه آبادیان) آبستن شده است ، در« بامداد » میخندد . در خرّم ، زنخدای عشق و شیر(ژد=جد= جی) ورامشگری وزندگی =ji-vandakih، زاده میشود (بامداد= وام + داته) و این خنده سیمرغ یا شاه پریان ، جام باده یا صبوحی به هرانسانی میدهد تا بنوشد و تخم وجودش با هنجش وجفت شوی با این باده ، سرشاری وغنای خود را بنماید و انارخندان شود :

کسیکه باده خورد بامداد ازاین ساقی
خمار چشم خوشش بین و فهم کن باقی
بناشتاب ، سعادت مرا رسید ، شتاب
چنانکه کعبه بیامد به نزد « آفاقی »
بیاکه دولت نو یافت از تو بخت جوان
بیا که خلعت نو یافت از تو مشتاقی
چگونه خنده بپوشم ، انار خندانم
نبات وقند نتاند نمود سَمّـاقی

تخم وجود انسان (مردم = مر+ تخم) از شیرابه وباده خدا ، میشکوفد و پـُری وغنایش را مینماید و میخندد .

خوب دیده میشود که جوانمردی، دادن بخشی از مُلک وثروت و « داشته های خود » به این و آن نیست ، بلکه کشف غنا وسرشاری و پُـری وهمین « وَن van یا بون » و جوشان کردن آنست. طبیعت

وگوهرجان ،این لبریزی یا « فرا ریزی » درآغازهست . اینست که به نخست وابتدا « فراتوم = fra-tom» میگویند . « فرا روئیدن ازپُری تخم =tom=tum» ، آغاز هست . اولوّیت ،fra-tomih است. آ-غاز، همیشه با « فراریختن ، فراروئیدن » ، سرشارولبریزشدن از تخم یا اززهدان » است . اینست که مبدء جهان یا مبدء واصل را بطورکلی « فراکان =fra-kaan » میگفتند ، چون « کان » که همان « کانیا = کانا= گانیا= گان » باشد هم معنای « نی » وهم معنای « دختر» داشت ، چون « نی» با « زهدان زاینده » اینهمانی داده میشد . آغاز(آ- غاز= آ- گاس = آ- کاس یا کاز، کازوگاس ، نی میباشد) ، سرریزشدن ازنای یا زهدان ازسرشاری هست (البته واژه غنای عربی نیز، به همین واژه کانا بازمیگردد) . ازاین رو به آغازکردن یا بنای کاری را نهادن fraa-kaanenitan میگفتند .

اینست که نخستین صفت گوهرهرجانِی ، این دهش ولبریزی است . ازاین رو دیده میشود که در مینوی خرد (ترجمه تفضلی، بخش 3 و بخش 36) مهمترین کارنیک یا نخستین کارنیک ، رادی وبخشندگی و دومین کار، راستی وسومین کار« گاهنبار= شش جشن آفرینش شش بخش جهان زندگی یا جش زایش ابروآب وزمین وگیاه وجانورو انسان ، ازشش تخم » شمرده میشود ، واین سه ، رویه های همان « دهش ولبریزی وجوشش از پُری » میباشند . با آنکه کتاب مینوی خرد ، متنی است که کوشیده شده است با یزدانشناسی زرتشتی ، سازگارساخته شود ، ولی رد پای فرهنگ ارتائی درآن باقی مانده است . درست ، مهمترین و نخستین کارنیک ، ایمان آوردن و « بستن میثاق وعهد اطاعت کردن ازخواست اهورا مزدا یا الله » نیست . هر« ایمانی » ، انکار ونفی این « غنای وجودی » هست ، که بیان ، قائم به ذات خود بودن ، سرچشمه و اصل ومبدء بودن خود هست .

اینست که گوهرِ جوانمردی ، شناخت این پُری وسرشاری نهاد خود ، یا « سرچشمه زاینده بودن خود ، اصالت خود » هست ، که به کلی با

« ایمان به هر پیامبری یا واسطه ای یا آموزه ای » ، درتضاد است . عرفان ، این سراندیشه « جوانمردی » را که شناخت خود ، به عنوان (کردار) سرچشمه و اصل غنا باشد ، علیرغم سلطه اسلام ، نگاه داشت .

تو هرچه هستی میباش ، یک سخن بشنو
اگرچه میوه حکمت ، بسی بچیدستی
حدیث جان تو است ، این و گفت من چوصداست
اگرتو شیخ شیوخی و گر مرید ستی
تو خویش درد گمان برده ای ، تو ، درمانی
تو خویش قفل گمان برده ای ، کلید ستی
اگرزوصف تو دزدم ، تو « شحنه عقلی »
وگر تمام بگویم ، ابا یزیدستی

بایزید ، سبکشده واژه « وای ایزد » است که سیمرغ واصل عشق و پیوند دادن جهانست .

دریغ ازتو ، که در آرزوی غیری تو
جمال خویش ، ندیدی ، که بی ندیدستی

مسئله بنیادی زندگی ، آنست که انسان ، این غنا وسرچشمگی خود را درخود کشف کند ، و دریابد که در او نیروئی هست که برای همه چیزها درجهان ارزش میگیرد و یا به همه چیزها ارزش میدهد. این نیروی ضمیر اوهست که نقش بند جهانست

تو کئی دراین ضمیرم ، که فزونتر از جهانی
تو که نکته جهانی ، زچه نکته می جهانی ؟
تو کدام ومن کدامم ، تو چه نام ومن چه نامم
توچه دانه ، من چه دامم ؟ که نه اینی ونه آنی
تو ، قلم بدست داری و جهان چو نقش ، پیشت
صفتیش می نگاری ، صفتیش میستانی

مسئله انسان ، یافتن این سرچشمگی وغنا وسرشاری خود هست که اصل خنده و مَستی ازشادی ورقص ودهش وزندگی بخشی به دیگران

و طبیعت (جوانمردی) است ، نه ایمان آوردن به آموزه ای و طفیل آن شدن .

رقصان شو ای قراضه ، کز اصل ، « اصل کانی »
جویای هرچه هستی ، میدان که عین آنی
با جویای کان شدن ، انسان ، کان ومبدء واصل میشود
خورشید رو نماید ، وز ذره ، رقص خواهد
آن به که رقص آری ، دامن همی کشانی
روزی کنارگیری ، ای ذره ، آفتابی
سر بر برش نهاده ، این نکته را بدانی

مسئله زندگی ، دنبال ایمان آوردن به این آموزه وآن پیشوا، رفتن نیست ، بلکه جستجوی کان وسرچشمه زاینده کردن درخود هست .

هستی= ba<u>van</u>ih، پـُری و سرشاری است
جوان = ja<u>van</u> = yu<u>van</u> گوهر پروسرشاردارد
پـُروکمال وتمام = ba<u>van</u>dak
زندگی، با پُری وسرشاری کاردارد=zi-<u>van</u>dakih
رنگین کمان ، آژی فنداک = آ- ژی - وندک

فرهنگ ایران ، درجهان هستی و زندگی وجوانی ، پـُری وسرشاری را می یافت . چیزی « هست » ، که غنی وپروسرشاراست . زندگی ، پُری وسرشاریست . جوانی ، پری وسرشاریست ، و آنچه پروسرشارهست ، لبریزاست ، طبیعتش « « دهش ورادی و جوانمردی » است ، و پری وسرشاری ، درفرهنگ ایران ، مفهوم « کمال » را مشخص میساخت . نقص وعدم ، فقدان پری وسرشاریست . این تجربه پری وسرشاری وغنای گیتی وزندگی درگیتی و هستی درگیتی ، گرانیگاهِ جهان بینی و فلسفه زندگی ایرانی در گیتی هست .

اصطلاح « وَن + وَنه+ وان » ، مفهوم « کلیدی » درجهان اندیشی ایرانست که باید بهتر آنرا شناخت . این واژه ها ، اصطلاحات « یک بُعدی » فلسفی نیستند که فقط یک معنا داشته باشند ، و دریک معنایگی ، « روشن وواضح » باشند . اصطلاح فلسفی ، برای « روشن بودن » ، هراصطلاحی را با یک معنا ، گره میزند ، و دیوار دور آن میکشد که کاملا از مفاهیم دیگر، بریده باشد . ولی واژه ها ئی که در زبان روئیده اند (وَخشیده اند) ، تصاویری هستند که چهره های گوناگون ورویه های گوناگون (مفاهیم گوناگون) به هم چسبیده دارند . طبعا اصطلاح « وَن + وَنَه + وان» نیز که در « زندگی » و در« جوان » و در« هستی » و در« کمال » و در« رنگین کمان »........ میآید، برآیندهای چسبیده به همِ گوناگون دارند . ازاین رو مفاهیمی مانند « زندگی » و « جوانی » و« هستی » و « کمال » .... تنها یک معنا را نمیدهند که ایرانشناسان درکتابهای لغتشان ، بیشتر برای انطباق داشتن با یزدانشناسی زرتشتی، معنای مشخص وتنگی ازآنها گرفته اند .

درسانسکریت ، دیده میشود که vaan به معنای عشق وچوب هست و « vaana= وانه » به معنای جنگل انبوه 2- چوب 3- فراوان (فرا+ <u>وان</u> که پری وسرشاری وبسیاری باشد) و4- آب و 5- مشتاق وخواهان میباشد . درتبری به چوب ، الوار(ال+ ور» میگویند که به معنای « زهدان یا سینه وپستان ال، زنخدای زایمان است . ال در البرز، همان « ال + برزه ، یا ال بلند ومتعالیست که به معنای کوه سیمرغ میباشد . دربندهش (بخش نهم) ، مشی ومشیانه با کشف آهن وساختن اره یا تیغ ، نخستین بار، درخت را می برند و با بریدن چوب یا درخت ، ستیزوکین ورشک میان آنها پیدایش می یابد . به عبارت دیگر، درخت وچوب ، اصل مهروسرشاری است ، وبا بریدن آن ، ستیزندگی وپرخاش وخشم وکینه پیدایش می یابد .

اینست که پسوند « ون یا وان » ، همه این برآیندهارا ، باخود نا آگاهانه حمل میکند. هنگامی که « جی+ ونه = jivana » گفته میشود

که در واژه « زندگی = zi-vandak» آمده است ، ودر سانسکریت به معنای « زندگی بخش، زنده کننده » است و صفت بادوآفتاب » است وبه آب و شیرو مغزاستخوان ، واورادی که موجب حیات بخشی است نیز گفته میشود ، میتوان همه این برآیندهارا دید . پیشوند ، جیو=jiva در« جیونه» ، نه تنها به معنای زندگی وموجود وخونست ، بلکه به معنای « اصل زندگی » نیزهست. این اصل حیات هست که پُروسرشاراست ، که عشق است ، که آب (شیره وجوهرچیزها= حقیقت) است .

جیوَن (jivan = jiva-van=ji+van) که به معنای « زنده » است ، درواقع به معنای « اصل زندگی و « جی = خرّم » هست که پُر وسرشارست ، که عشق واشتیاقست ، که شیرابه است . چنانچه درتبری ، جی جی به معنای شیراست و جی ، به معنای « جد= ژد » شیرابه چسبنده گیاهانست ، و همان واژه ایست که اصطلاح « خجسته » ازآن ساخته شده است .

این معانی ، سایه وار، دنبال واژه « زنده » و « زندگی » میروند ، و مانند سایه به آن چسبیده اند . این برآیندها نیز ، هرچند از جنبشهای دینی دیگر، سپس حذف شده باشند ، ولی همیشه درضمیرزبان ، حضور دارند ، و هم گاهگاه ، به طور آذرخشی خود را می نمایند، وهم در گویشهای دیگر، دست نخورده باقی میمانند . چنانچه درکردی ، جی ، به معنای « مادر= شیردهنده ، مادر= مطر= آب » هست.

نخستین عنصرهستی انسان ، « اخو= axv» هست که در یزدانشناسی زرتشتی جزو پنج نیروی ضمیرانسان بشمار میآیند ، ولی درواقع ، خودش ، اصل وبن انسان وچهارنیروی دیگرهست . چون این عنصربنیادی زندگی است ، پروسرشار است که ماهیت « کمال » دارد ، و ازاین رو « ازخود، هست » وقائم به ذ ات شمرده میشود. ازاین رو هست که « اخو » به معنای « سرور» و« خدایگان»است . هرانسانی ، دراثر این اخو ، آزاد ومستقل است ، و

حق « ازخود بودن » را دارد . این اخو=axv ، معانی « زندگی و اصل حیات و وجود » را دارد و همچنین به معنای « شعور ووجدان » و همچنین به معنای « اراده وپشتکار» است .به عبارت دیگر ، « اخو=axv » ، « اخو+vaan وان = اخوانaxvan= » است . واژه « خوان » ، که همان « اخوان » باشد ، به معنای « گسترهِ پُری وسرشاری زندگی وعشق و اشتیاق وحقیقت » میباشد . ازاین رو به « سفره وسینی » ، خوان گفته میشود . ازاین رو نیز به سیررستم درمراحل گوناگون ، برای یافتن توتیای چشم ، « هفت خوان » گفته میشود . « اخو=axv» یا اصل زندگی یا وجود ، پروسرشاروغنی هست (vaan) . هر« خوانی » ، گستره پُری ولبریزی هست . آزمایش یا سلوک وسیر زندگی نیز، همیشه با « پُری امکانات وگوناگونی و چند راهی » کاردارد ، نه با « یک معنائی ویکنواختی ویک رنگی ویکراهی » .

براین پایه بود که به جهان ودنیا ، اخوان=axvaan گفته میشود . آنچه جهانی ودنیوی axvaanikاست ، پُروسرشاروغنی است ، و پُری وسرشاری ، با تاریکی وگمشدگی و جستجو و آزمایش ، وهمچنین با خنده وشادی ومستی ورقص کاردارد . کشورهائی که درآن فرهنگ زنخدائی رواج داشت (که ازجمله ایران وعربستان وتوران و ... باشند) به این گستره یا خوانِ پهناور ، خونیروس =xvaan-ras گفته میشد که « خوان + راته » ، <u>خوان ارتا</u> = <u>خوان سیمرغ</u> میباشد . همچنین گوهرآسمان که پیشوند « آس = سنگ = عشق واتحاد وآمیزش » ساخته شده ، خماهن = xvaan- aasan بود که سپس معانی تحریفی بدان داده اند ، و مبنای معانی « خماهن » در کتابهای لغت است . وآنچه امروزه « اهورا » گفته میشود و به « سرور» ترجمه میگردد ، « اخورا = axv-ra » ، وهمین « اخوaxv=ahv و اخوان=axv-vaan= axvaan » بوده است. چنانچه « اخو » نیز همان معنای « سرور » را دارد که « اهورا » وهمان « ارتای خوشه » بوده است ، چون « خوشه = <u>اخو+ شه</u> = <u>اخو+ سه</u> » میباشد که

سه جفت تخمند (خوشه پروین = ششک) ، و درسغدی ، به عدد شش ، اخوشه میگویند . این برآیندهای « ون = وان » که عشق و پُری وسرشاری وطبیعت گیاهی وشیرابه یا جَد باشد درآن میماند ، هرچند هم درمتون ، یکسویه ویک معنایه بکار برده شود . اساسا نیرومندی ونفوذ وبقای یک فلسفه وآموزه و مذهب ، در معانی آشکارو روشنِ اصطلاحات کلیدی آنها نیست ، بلکه در معانی نهفته وسایه گونه اصطلاحات آنهاست که ناخواسته وناديده ، دنباله دار اصطلاحات هستند ، وهرگاه آنها درپیدایش اندیشه های نوین ، دچارشکست شدند ، آن معانی سایه ایِ خود را بسیج میسازند ، برغم آنکه آن معانی سایه ای ، برضد معانی روشن وآشکار اصطلاحات آنهاست . بدینسان دردرازای زمان ، ملغمه ای ازاین دوبخش متضادشان پیدایش می یابد ، ومکاتب ومذاهب وعقایدی به وجود میآیند که نه این ونه آنند ، ولی هم این وهم آنند و بدینسان ، خود را درتاریخ واجتماع ، بقا می بخشند . بدینسان « اخو= axv» که تخم یا عنصربنیادی جان انسانست، تخمی از« خوشه ارتا یا ارتای خوشه = اردیبهشت » ، خدای ایرانست که با اندیشه زرتشت ناسازگاربود .

زرتشت ، اندیشه « خوشه بودن خدا » را رد وطرد ونفی کرد. مجموعه تخم های مردمان (مردم = مر+ تخم = تخم سیمرغ) ، ارتای خوشه نیست . اهورامزدا ی هخامنشیها و خانواده سام وزال ، ارتای خوشه درزهدان هلال ماه (مَـز+ داه) بود ، وانسانها ، تخمها اززهدان هلالِ(ال + آل) ماه ، یا فرزندان سیمرغ بودند.

درسغدی به عدد شش ، (e)xushu ، اخو+ شه گفته میشود . شه ، همان سه هست . اخوشه ، یعنی سه (جفت) تخم. دراوستا به تخم ونطفه khshudra گفته میشود . ودر دیگوری

Digorisch و ossetisch جنوبی به شش، <u>اخ- سس</u> گفته میشود که به معنای « شش اخو=akh-sas »هست . « سس = sas » همان « شش » است . دراوستا به شش = khsh-vas گفته میشود که به معنای شش تخم ونطفه است . واژه شش نیز که همان « سه + سه = سس =

شش » باشد ، به معنای دوسه باهمست . ازسنجش این شناختها میتوان آشکارا دید که واژه خوشه ، « اخو + سس » یا « اخو + شش » بوده است . آفرینش برای آنها ، اقتران « خوشه ارتا یا پروین ، با هلال ماه (مز+ داه = زنخدا ماه) بوده است . البته ماه پـُر، دراثروجود این تخمها ، اصل روشنی وبینائی شمرده میشد . اساسا نام ماه بنا برهزوازش « بینا » است .

ازاین رو نیز هست که زرتشتیها ، اهورا » را به « سرور » ومزدا را به« بینا ودانا» ترجمه میکنند . خواه ناخواه ، آفرینش جهان با ماه پـُر=pereno-maohha سرچشمه میگرفت . آفرینش از« پری وسرشاری ِخوشه درزهدان ماه » لبریزمیشد.

این ها ، ازمتون اوستائی و پهلوی که زیر نظر موبدان زرتشتی پاکسازی میشده است (مانند کاری که آخوندها امروزه درپیش چشم همه میکنند) ، حذف و تاریک ومسخ شده است . آنگاه برپایه چنین متونی ، ایرانشناسان ، کتابهای لغت خودرا نوشته اند ، و ازاین دید تنگ موبدی ، فرهنگ ایران را دیده اند ، و لی آثارشان ، بنام کارهای علمی ، اساس کار ایرانشناسان ایرانی شده است ، و آنها چنین می پندارند که علم ، شناخت مقدس نهائیست ، ولی نمیدانند که « علم » ،روش شناخت ، وطبعا تجدید نو به نوِ شناخت در رد کردن و تصحیح کردن و گشودن دیدگاه تازه درشناخت است ، نه مانند کتب مقدسه ، حرف نهائی وعلم یا دانش مطلق آخر.

درست « سرانسان » ، بارها درشاهنامه ، اینهمانی با « ماه گِرد =ماه پُـر» برفراز سرو، داده شده است . ونام سروکوهی ، اردوج (تخم ارتا) وپیرو (خوشه پر وین = ارتای خوشه) نیزهست . ومغز که دراصل « مز+ گا » میباشد ، خانه « ماه پر » میباشد . به عبارت دیگر، مغزانسان ، سرچشمه بینش وروشنائی است . هم خودش از تخمهای پـُر ش ، روشن میکند و هم با چشمان خودش می بیند (نه با چشمان دیگران، ولو اهل کل علوم ومتخصص درشریعت باشند) .

این تصویر، باز به پُری وسرشاری وغنای هستی انسان ،

بازمیگردد . چنانچه دیده شد ، سرچشمه گرفتن آفرینش ازماه پُر، معنای « دهشی، رادی ، جوانمردی ولبریزی وسرشاری » دارد . انسان ، دهش هستی خود خدا هست ، تخم و اخوی اوهست ، نه مخلوق و عبد وصنع
او. این آفرینش ازپری وسرشاری و ازعشق ، در تصویر« سیمرغ به شکل خوشه ، برفراز « درخت همه تخمه یا بس تخمه » پیکرمی یابد . مرغ ازاین رو « قوش » نامیده میشود ، چون « غوشای » ، همان « خوشه » است . نامهای این درخت،
ونِ هرویسپ تخمه و 2- ونِ بس تخمه و3- ون جوت بیش است . درهمان واژه « ون » نه تنها معنای « درخت وچوب » هست ، بلکه « پری وسرشاری وفراوانی » و « عشق » نیزهست . این درخت زندگی ، خوشهِ « همه = هرویسپ » تخمه ها ، یعنی همه جانهاست . نه چنانکه یزدانشناسی زرتشتی آنرا به تخمه بسیاری ازگیاهان یا گیاهان ، به معنای تنگ آن میکاهد . این درخت ، دوسر دارد ، یا به عبارت دیگر، « یوغ = همزاد = ویس یا بیس » ، یا اصل عشق ودوستی وهمسری است ، چون برفرازش « خوشه وتخم همه جانهاست » ودربُنش که دریاست ، ریشه هایش ، کانالها وناوها یا قناتهائی هستند که به همه دنیا کشیده میشوند و تخمهائی را که سیمرغ (امرو= افشاننده + چمرو = پراکنده) میافشاند ودرگیتی میپراکند ، آبیاری میکند . به عبارت دیگر، هم تخم وهم آب ، باهم دراصل هست ، و درسراسرگیتی ، همه تخمهای او، بازبا آب او متصلند وهمه « یوج ویوغ وجفت » هستند .
ازاین رو صفت این « وَنِ همه تخمه » ، « هو- بیس= hu- hubis bis» هست . چنانچه آمد ، یکی ازنام های این درخت زندگی ، که اصل آفریننده زندگی درگیتیست ، « وَن جود بیش » است . یزدانشناسی زرتشتی این نام را چنین ترجمه میکند که « درخت دور دارنده غم یا گزند » . ازآنجا که آموزه زرتشت ، هم برضد واژه « جوت= جود » بود و هم برضد واژه « بیس= ویس = ویش= بیش »

میباشد ، چون این هردو واژه ، به معنای جفت وهمزاد ودوسر(دوبن جفت) میباشند ، میکوشد این دواژه را به گونه های مختلف تحریف کند وتغییر معنا بدهد ، ودرست همین معانی تحریفی ، درکتابهای لغت علمی ، ضبط شده اند . درست همان « جوت » را که دراصلش ، جفت ویوغ هست ،تحول به واژه « جُدا » داده اند . آنچه وصل ودوستی وعشق است ، تبدیل به « جدائی و دوری وغیر» شده است . این واژه بدین معنا درکتابهای لغت جا افتاده و کتابهای « اهل علم » شده است . «وَن جوت بیش » به معنای درخت دوبن جفت همیشه جوان وهمیشه بهار» است . چنانچه در برهان قاطع دیده میشود که گلی که « بیش بهار» نامیده میشود ، درگیلان ، همیشه جوان و درعربی « حی العالم » نامیده میشود . این گل در « مفاتیح العلوم » همان گل بستان افروز است که گل « ارتا فرورد = فروردین = سیمرغ » باشد وگلهای همیشه بهار به چند گل اطلاق میشود: همیشه جوان ، کحلاء ، خیری زرد ، مرجون ، اقحوان ، آذریون، دائم الحیات . کحلاء ، به مرزنگوش نیز گفته میشود که گل ارتای خوشه (اردیبهشت) است، و نام دیگرش « عین الهدهد= چشم هدهد= چشم هوتوتک یا نای به = ارتا » هست ، و خیری زرد ، گل خرّم ، خدای عشق و دختر ارتا هست . همه جانها وزندگان درگیتی ، « همآغوشی و آمیزش تخمها وآبهای این وَن » هستند ، ازاین رو نیزهست که درسانسکریت « وانه » معنای « آب » هم دارد، چون « وَن » ، عشق تخم با آب است ، یوج ویوس و یوغ ودوسرو، دوبن با همست ، ازاین رو نیز اصل آفریننده وهمیشه پُروسرشار و همیشه راد وجوانمرد و اصل دهش ، وهمیشه بهارو همیشه جوان و « جاودان » هستند . واژه « جاو=jvaa » که پیشوند واژه « جاودان » میباشد ، درسانسکریت به معنای « یوغ= جفت= انباز » هست . درگزیده های زاداسپرم ، بخش 35 ، سخن از« ایرجِ ون جد بیش » میرود که نشان میدهد ، ایرج همان ارتا وهمان « درختِ همه تخمه یا ون هست» وسپس کوشیده میشود که اصل جفتی که از زرتشت رد شده

بود ، به شکل دیگری عبارت بندی شود و ازسربه گونه ای دیگر، پذیرفته شود . ازاین رو هفت امشاسپند، دوازده بخش میشوند . مفهوم « دوبخشی » ، جانشین مفهوم « جفت = یوغ » میشود . اهورامزدا وبهمن و اردیبهشت و شهریورو آرمئتی ، گوهر دوبخشی دارند ، یعنی « گوهرجفتی ویوغی » دارند . دراینجا دوبخشی ، دو ویژگی متمم هم میگردند تا جانشین اصل یوغ بشوند . مثلا بهمن ، هم نیکی وهم اندیشه یا « نیک اندیشی» است . مثلا آرمئتی 1-افزونی و2-درست اندیشی است . اینها تحول سراندیشه « جفتی یا یوغی» ، دریزدانشناسی زرتشتی است ، ولی درباره « خردادو امرداد » که باهم یوغند ، این مفهوم جفتی ، به معنای اصلیش، چهره میگشاید ومیآید که « خرداد وامرداد ، که برای بیمرگی ، جفتی هستند – «جاودانگی» و « زورفرشگرد کرداری» ، به این دو آفریده شده است ». ودرروایات فارسی دیده میشود که خرداد ، خدای غله (یورتاک) هست و ماه خرداد ، ماه درو ِ« جو » هست . یورتاک ، که غله باشد ، مرکب از دوبخش « یورت + آگ » هست . نام اردیبهشت ، urt-vahisht ودرهزوارش « اندوهشت » نیزهست . یورت + آگ به معنای تخم وخوشه ارتا . غلات ، همگوهربا خدای ایرانند .ازاین جا میتوان ریشه واژه « جاودانه=javi-taanak » را شناخت که اساسا به معنای « ازنو روئیدن تخم جو وسایرغلات » کار داشته است . درخرداد وامرداد ، آب وتخم باهم جفت هستند. این عشق میان خرداد وامرداد هست که فرشگرد وجاودانگی (ازنو روئیدن وجوانه زدن ِجو) و « همیشه جوانی » را میآفریند . بدین علت بود که « سبزه جو، یا جو جوانه زده ، در مراسم جشن نوروزی ، اهمیت فراوان داشت ، وشاه درمقابل آن بیشترمیایستاد (این بحث ، درگفتاربعدی که درباره « مه ردایتی = جوانمردی ، و نان وعشق » هست ، دنبال خواهد شد).

ازآنچه درپیش آمد ، میتوان ریشه آئین ِ « جوانمردی یا رادی » رادرهمان تجربه ای که ایرانیان از « زندگی = جی یا <u>جی+ وندک</u>

» و از « جوانی » داشتند ، یافت . درمفهوم « زندگی که زی وندک = جی+ وندک =zi-vandak » باشد و درمفهوم « جوان » که در پهلوی « yu-van» و دراوستا « jvan» است و درهزوارش « جوتان= jutan» است ، میتوان بخوبی بازیافت که « yu=ju» و « جوت = یوغ » و « jva » در « jva +van=jvan» است دید که هرسه دارای پیشوند « یوغ = جو= یو » هستند . هنوز درکردی به « جُوی » ، « جوگه » میگوید که همان « یوغ = جوغ » باشد. معرب واژه « جوت» ، همان واژه « جود » هست ، که همان سرشاری و لبریزی وجود است که به « دهش وبخشش وسخا وکرم » میانجامد . ودرسانسکریت « jvaa» به معنای یوغ میباشد . اینست که هم واژه « جی + وانه » و هم واژ« جی + وندک ، وندک = که درلغت نامه ها ، به معنای پُر وکامل است » و هم واژه « جوان =ju + van » دارای گستره ای پهناور ازمعنا هستند که در« معنای یکسویه وتنگ » که به این واژه داده میشده است ، یافت نمیشود . معنای « سرچشمه آفرینندگی از باهمی وجفتی ودوستی » از« جی = یو= جو » حذف میشود . هرچند که دربالا برخی ازمعانی « ون ، وانه ، وان » درسانسکریت ودراوستا شمرده شد ، ولی آنها حاوی چند معنای دیگرنیزهستند که به شناخت این فرهنگ و آئین جوانمردی یاری میدهند .

« وانه =vaana » درسانسکریت هم به معنای « حصیربافته » و هم به معنای « بافتن وعمل دوختن » و هم به معنای « دستگاه بافندگی » است . باید درنظرداشت که « هستی=bavih » درفرهنگ ایران ، معنای به هم بافته (یعنی عشق) را دارد . « به هم بافتن » ، ویا تاروپود شدن ، معنای « عشق و دوستی » را دارد ، ودرست شیرِ پستان مادر ، و آب زهدان (آبگاه) مادر، شیرابه هائی هستند که تبدیل به رشته ها وتاروپود شده و « هستی » را مانند جامه به هم می بافند .

« ubda» که از واژه « ub= باهم نگاهداشتن » میباشد، و« uba» « duye=uye=dva» به معنای « دوتا باهم » ساخته شده ، وهمان واژه « یو= yu» هست به معنای « بافته » است و همچنین به « بافته » ، « ub-daena» گفته میشده است و « دین= daena» هم زهدان است وهم به معنای « خود، یا خودی خودِ هرانسانی » است . یکی ازپنج نیروی ضمیر انسان که « دین » نام دارد ، و خودی خود انسان میباشد، اصل بهم بافنده ، یا باهم ترکیب کننده » و آفریننده ِ« مهروعشق ودوستی » است . واین مفهوم دین ، هیچ ربطی با مفهوم « دین ، به معنای آموزه یادگرفتنی » نزد زرتشت ، وهیچ ربطی با مفهوم « دین » در اسلام ندارد ، بلکه بیان خودی خود انسانست که سرچشمه واصل زاینده ای هست که میتواند درگیتی واجتماع ، عشق ومهر ودوستی بیافریند . ازاین رو پسوند « وانه =vaana » درواژه « جوان » ، ودر واژه « زندگی = جی + ونه » ، کارگاه بافندگی و به هم دوختن پدیده ها وتجربه ها و انسانها و اندیشه هاست . ازاین رو نیزبود که درسانسکریت ، نام جمشید (yama) ، که نخستین انسان و بُن همه انسانها درفرهنگ ارتائیست ، « وانه = vaana» بود ، چون « جم = ییمه » به معنای « تواءمان یا جفت یا یوغ » یعنی « سرجشمه آفریننده ازعشق » هست . با این عشقست که جمشید ، مدنیت و خوشزیستی ودیرزیستی را درگیتی میآفریند و گیتی را بی رشک وبی بیم میکند و درب دوزخ (دُژ – اخُو = زندگی درعذاب وتنگی و درد » را می بندد . زندگی انسان جمشیدی ، ازعشق به گیتی و ازذوق به آفریدن مدنیت و خوشزیستی درگیتی ، جوشانست . جوانی وجوانمردی وزندگی و جاودانگی ، همه ازکشف سرچشمه بودنِ هستی انسان ، آغازمیشود .

به خدا ، جمال خود را ، چو در آینه ببینی
بت خویش ، هم توباشی ، به کسی گذر نداری
شده ای غلام صورت ، به مثال بت پرستان
تو چو یوسفی ، ولیکن ، به درون نظر نداری